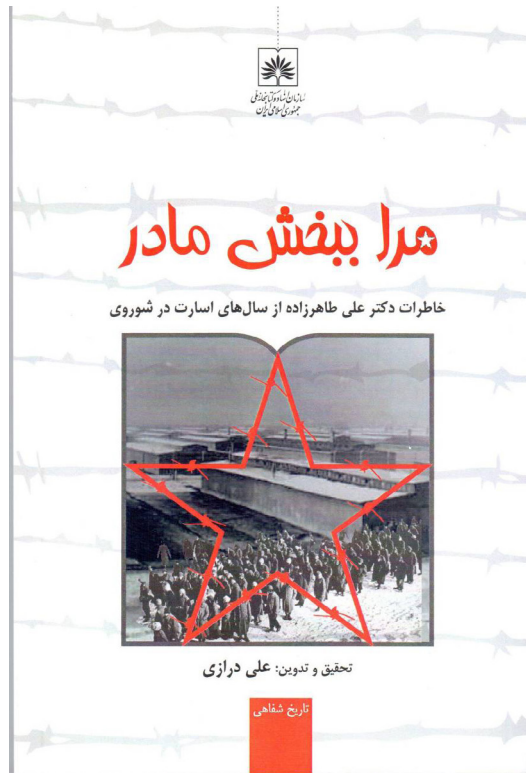


■ چکیده:

سرگذشت مهاجران ایرانی به شوروی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی داستان شگفتانگیز و عبرت‌آموزی است. چو از سرگذشت کسانی چون احسان‌الله‌خان و ابوالقاسم لاهوتی درگذریم، پیشامد شهریور ۱۳۲۰ پدیده مهاجرت به شوروی را با شرایطی جدید مواجه کرد. شکل‌گیری حزب توده و تبلیغات گسترده‌ای که به واسطه حضور ارتش سرخ در صفحات شمالی ایران صورت به‌روز یافته بود، این گمان را در برخی از جوانان به‌وجود آورد که شوروی، «کعبه آمال» آن‌هاست. برخی از جوانان به امید ادامه تحصیل حتی قبل از بگیری و بیندهای پس از زمستان ۱۳۲۵ تصمیم به مهاجرت به آن‌سوی مرزهای شمالی ایران گرفتند. کتاب "مراپبخش مادر" خاطرات یکی از این قربانیان است.

نقد و بررسی کتاب: مرا ببخش مادر

مصطفی نوری^{۱*}



۱. کارشناس ارشد تاریخ، سرپرست گروه تاریخ معاصر پژوهشکده اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی

در میان خاطرات ایرانیان مهاجر به شوروی، خاطرات محمدعلی میانجیان، «توده‌ای در بهشت موعود یا هفت سال زیر چکش» از اولین گزارش‌های تکان‌دهنده درباره زندگی اسفبار این



قربانیان تبلیغات ارتش سرخ و حزب توده است. پس از آن «خاطرات یک توده‌ای در مهاجرت» از ناصر زربخت، «در ماگدان کسی پیر نمی‌شود» عطا صفوی، «از کاخ شاه تا زندان‌های سیبری» غلام‌حسین بیگدلی - که خود از این مهاجران بخت‌برگشته بودند- جنبه‌های مختلف و زوایای پنهان این پدیده شوم را آشکار ساخت.

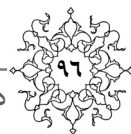
اخیراً سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران سه کتاب با عناوین: «مرا ببخش مادر» خاطرات دکتر علی طاهرزاده، «یادمان‌هایی از حزب توده ایران» خاطرات دکتر ناصر اوپسی و «کالیما» خاطرات دکتر حسنی پورحسینی را به کوشش علی درازی منتشر کرد که با کتاب‌های پیش‌گفته از لحاظ محتوایی کم و بیش مشترک هستند. این یادداشت‌های اشاراتی به کتاب «مرا ببخش مادر» دارد.

نویسندگان این خاطرات که تعلق خاطر به حزب توده داشتند، عمدتاً در جریانات سیاسی دهه بیست به‌ویژه سرکوبی فرقه دموکرات آذربایجان و تبعات آن در صفحات شمالی ایران پا به شوری گذاشتند. کسانی چون دکتر علی طاهرزاده که از حدود ترکمن‌صحرا به شوری رفتند به محض ورود به شوری دستگیر شدند و پس از تحمل ماه‌ها زندان، در دادگاه‌های شوری به جرم عبور غیرقانونی از مرز و در پی آن با اتهام جاسوسی محکوم به زندان و کار اجباری در سیبری شدند. رهایی این دربندانگان تنها با مرگ استالین در ۱۹۵۳ م. میسر گشت. با وجود شباهت‌هایی از این دست انتشار خاطرات هر یک از این محکومان جنبه‌هایی از تاریخ معاصر ایران و شوری را بازگو می‌کند که برای ارائه تصویری روشن از آنچه در آن سال‌ها گذشت حائز اهمیت است.

خاطرات دکتر علی طاهرزاده از سال‌های اسارت در شوری یعنی کتاب «مرا ببخش مادر» از دوران کودکی او و تولدش در لنگرود گیلان آغاز می‌شود. او پس از اتمام سیکل متوسطه در دانشسرای ساری مشغول به تحصیل شد. آشنایی جدی او با حزب توده او رفیق احسان طبری)، در سال ۱۳۲۴ از همین‌جا آغاز شد (ص ۲۹).

فکر سفر به شوری به شوق تحصیل هنگامی به سرش زد که در غذاخوری دانشسرای ساری شنید که دو نفر از بچه‌های دبیرستان به نام محمدعلی و فیض‌الله که دیپلم ادبی گرفته بودند به شوری رفته و اینک در دانشگاه مسکو در رشته پزشکی مشغول به تحصیل بودند (ص ۴۰).

چیزی نگذشت که طاهرزاده با دوستانش از مرزهای شوری در منطقه ترکمن صحرا گذشتند. بلافاصله دستگیر و به اتهام ورود غیرمجاز به خاک اتحاد جماهیر شوری سوسیالیستی به دادگاه خلق عشق‌آباد معرفی شدند. دادگاه آنها را به مدت یک سال حبس در اردوگاه تربیتی کار محکوم کرد. در اردوگاه کار اجباری - تربیتی عشق‌آباد بود که با یکی از همان دو جوان که تصور می‌رفت در دانشگاه مسکو در رشته پزشکی درس می‌خواند روبرو شد و از او شنید: «ای بابا طاهری خیلی



خریت کردیم، قدر وطن را ندانستیم، گفت به ما یک سال زندانی دادند» (ص ۵۴).
اما ماجرای طاهرزاده به اینجا ختم نشد. اندکی بعد او به جرم جاسوسی متهم گشت و به زندان ک.گ.ب افتاد و بعد هم به زندان چارجو. وی به اتفاق سه تن از دوستانش پس از دو سال زندانی بودن در زندان‌های چارجو و ک.گ.ب توسط شورای مخصوص اتحاد جماهیر شوروی به پنج سال زندانی در اردوگاه کار اجباری محکوم شد.

ادامهٔ خاطرات او به زندگی در اردوگاه کار اجباری «یکی باستوس» اختصاص دارد. این ماجرا تا زمانی ادامه یافت که خبر مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ میلادی اعلام شد. پس از آن نه تنها در طاهرزاده بلکه همه محکومان دوران استالینی که تا آن زمان جان سالم به در برده بودند امید نجات زنده شد. کمی بعد طاهرزاده از زندان آزاد شد و پس از سفر به فرغانه و سمرقند راهی مسکو گردید. وی در تاجیکستان شروع به ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ پزشکی کرد و پس از فارغ‌التحصیلی در شهر زیگاری نزدیک دوشنبه به طبابت پرداخت. عاقبت پس از بیست سال اقامت در شوروی ک.گ.ب به او اجازهٔ بازگشت به ایران داد. هنگامی که به ایران رسید پس از سپری کردن چند ماه زندان به اتهام عضویت در حزب توده از زندان رهایی یافت. کتاب با ماجرای مرگ مادر طاهرزاده اندکی قبل از بازگشتش به لنگرود با جملاتی تأثیرانگیز بر سر قبر مادرش به پایان می‌رسد. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد از لحاظ محتوایی کتاب از اهمیت زیادی برخوردار است. یکی از مزایای این اثر شرحی است که وی از همقطاران خود در جای‌جای خاطرات سخن به میان می‌آورد. آنجا که به ترتیب از افرادی که از ساری عازم ترکمن صحرا شدند و راه شوروی را در پیش گرفتند، و نیز از سرکردگان چپ ترکمن صحرا نظیر خانجانی اطلاعات مفیدی ارائه می‌دهد (ص ۶۰).

اما از لحاظ شکلی و تدوین، کتاب با مشکلاتی روبروست. به نظر می‌رسد کتاب به یک ویرایش جدی نیازمند بود چرا که در برخی از صفحات جملات نامفهوم به نظر می‌رسد و از سوی دیگر در برخی جاها اسامی به چند صورت آمده. مثلاً کلمهٔ چارجو، چارجوی و چارچوبی (که همه اشاره به زندان مورد نظر دارد.) (صص: ۸۷-۸۱)، یا نام محمدعلی مریخی در صفحهٔ ۴۰ به صورت محمدعلی برنجی آمده است. از این دست می‌توان به غلط‌های چاپی اشاره کرد که نسبتاً زیاد است. اما از همهٔ این موارد مهم‌تر این است که کتاب فاقد فهرست اعلام در انتها است و این کار مراجعه‌کننده و پژوهشگران را سخت می‌کند.

با همهٔ این کاستی‌ها امید است آثاری از این دست که به یکی از موضوعات بسیار اسفبار تاریخ معاصر ایران مربوط است بیشتر منتشر شوند تا راه برای تحقیق جامع در این خصوص باز شود.

